


به یاد شادروان استاد سعید نفیسی  
استاد تاریخ تصوف دانشگاه تهران



## سماع در تصوف

از دکتر اسماعیل حاکمی

شهرشکاه علم - ۷ - فنی و مطالعات فرهنگی

سماع در شعر و ادب فارسی - دنباله بخش نخست

شیخ فخرالدین عراقی (ابراهیم بن بزرگمهر بن عبدالغفار جوالمقیمی همدانی)  
شاعر مشهور قرن هفتم (متوفی ۶۸۸) نیز در معنی سماع گوید ،  
چو در سماع ، عراقی حدیث دوست شنید

به جای خرقه به قوال جان توان انداخت

نیز در (عشاق نامه) گوید ،

یک زمانم دماغ جان تر دار

مطربا نغمه حزین بردار

---

۱ - دیوان عراقی چاپ مرحوم سعید نفیسی ص ۱۴۳

نغمه‌ای گو ز پرده عشاق  
 دل من زنده کن به زمزمه‌ای  
 مجلس عاشقان بیارایم ...  
 راه یابم به عالم مستی  
 نعره شوق دوست درگیرم ...

از نه آهنگ خرده عشاق  
 مردم از هجر دوست يك دمه‌ای  
 تا من اندر سماع عشق آیم  
 چون که پی کم کنم ازین هستی  
 همچو مستان سماع برگیرم

در (مناقب العارفین) افلاکی از معاصرت مولانا جلال‌الدین و عراقی و مجالس  
 سماع سخن رفته است. همچنین در بسیاری از تذکرها به سماع و حالت و شیفتگی  
 عراقی اشاره شده است<sup>۲</sup>

شیخ سعدی (مشرق‌الدین بن مصلح) شاعر نامبردار قرن هفتم نیز مکرر  
 در آثار خود به سماع و وجد اشاره نموده است. چنانکه در غزلی گوید،  
 حدیث عشق به طومار در نمی‌گنجد  
 سماع حسن که دیوانگان از آن مستند  
 در غزلی دیگر گفته است:

می‌گوید و جان به رقص می‌آید  
 هم اوراست از غزلی

مطربان گویی در آوازند و مستان در سماع  
 شاهدان در حالت و شوریدگان درهای وهوی<sup>۳</sup>

نیز در بوستان (باب سوم) در عشق و مستی و شور گوید:

و گرنه ره عافیت پیش گیر  
 اگر مرد عشقی کم خویش گیر  
 مترس از محبت که خاکت کند  
 که باقی شوی گر هلاکت کند ...  
 سماعست اگر عشق داری و شور  
 نه مطرب که آواز پای ستور  
 به آواز مرضی بنالد فقیر  
 نه بم داند آشفته سامان نه زیر  
 به آواز دولاب مستی کنند  
 چو شوریدگان می‌پرستی کنند  
 چو طاقت نماند گریبان درند  
 به تسلیم سر در گریبان برند

۲- ایضاً دیوان عراقی ص ۳۴۵

۳- تذکرة میخانه

۴- کلیات سعدی، به تصحیح مرحوم فروغی (چاپ علمی ص ۵۶۳)

۵- کلیات سعدی ص ۶۸۴

۶- ایضاً کلیات ص ۶۹۰

مکن عیب درویش مدهوش مست  
نکویم سماع ای برادر که چیست  
پریشان شود گل به باد سحر  
جهان پر سماعست و مستی و شور  
نبینی کشت بر نوای عرب  
شتر را چو شور و طرب درس است

که غرقست از آن می‌رند پاو دست  
مگر مستمع را بدانم که کیست  
نه هیزم که نشکافدش جز تیر  
ولیکن چه بیند در آینه کور؟  
که چو نش به رقص اندر آرد طرب؟  
اگر آدمی را نباشد خراست<sup>۷</sup>

اوحدی مراغه‌یی<sup>۸</sup> در مثنوی (جام جم) در معنی سماع گفته است،<sup>۹</sup>

عاشقی کو سخن به او شنود  
آن زمانت رسد سراندازی  
در بدایت سماع بد نبود  
پیش جمعی که این سماع رواست  
زانکه طائب پس از ریاضت سخت  
آن وقایع که بود کم باشد  
هم ز ادمان ذکر خسته بود  
منقبض گردد از تغییر حال  
اگرش رای شیخ فرماید  
تا از آن واردت یاد کند  
تو که سودای زلف‌داری و خال  
ز سماع آنکه این خبر دارند  
جنبش آنکه نفس او ملکی است  
در چنان بی‌خودی سرافشانی  
لاابالی نظر به این نکند  
هر کجا نغمه‌ای است با سازی  
خانه خوب و مردم از هر دست  
مپسند این سماع در دانش  
عارفی راست این سماع حلال

هر چه وارد شود نکو شنود  
کانچه‌داری جزو براندازی...  
در نهایت سماع خود نبود  
می‌نماید که بر سبیل دواست  
که برون آورد ز خلوت رخت  
چایش از فقد آن دژم باشد  
هم ز حرمان خود شکسته بود  
رنج بیند ز وحشت و زملاط  
که سماع سخن کند شاید  
دل خود زان حضور شاد کند  
زین سماعت چه وجد باشد و حال  
هر یکی مشربی دگر دارند  
چرخ باشد که جنبش فلکی است  
نهی غیر خداست تا دانی  
سر این حال را یقین نکند  
بم وزیر و دف و خوش آوازی  
زاهد و رند و پیر و کودک و مست...  
بی زمان و مکان و اخوانش  
که بود واقف از حقیقت حال<sup>۱۰</sup>

۷- کلیات ص ۳۰۵

۸- اوحدی مراغه‌یی اصفهانی (م، ۱۳۸۷)

۹- دیوان اوحدی مراغی به تصحیح مرحوم استاد سعید نفیسی ص ۶۲۹

۱۰- دیوان اوحدی مراغی ص ۶۳۲

از نه آهنک خرده عشاق  
مردم از هجر دوست يك دمه‌ای  
تا من اندر سماع عشق آیم  
چون که بی‌کم‌کنم ازین هستی  
همچو مستان سماع برگیرم  
در (مناقب العارفین) افلاکی از مصاحبت مولانا جلال‌الدین و عراقی و مجالس  
سماع سخن رفته است. همچنین در بسیاری از تذکرها به سماع و حالت و شیفتگی  
عراقی اشاره شده است<sup>۲</sup>

شیخ سعدی (مشرف الدین بن مصلح) شاعر نامبردار قرن هفتم نیز مکرر  
در آثار خود به سماع و وجد اشاره نموده است. چنانکه در غزلی گوید:

حدیث عشق به طومار در نمی‌کنجد  
سماع حسن که دیوانگان از آن مستند  
در غزلی دیگر گفته است:

می‌گوید و جان به رقص می‌آید  
هم اوراست از غزلی

مطربان گویی در آوازند و مستان در سماع  
شاهدان در حالت و شوریدگان درهای وهوی<sup>۳</sup>

نیز در بوستان (باب سوم) در عشق و مستی و شور<sup>۴</sup> گوید:

اگر مرد عشقی کم خویش گیر  
مترس از محبت که خاکت کند  
نه مطرب که آواز پای ستور  
نه بیم داند آشفته سامان نه زیر  
چو شوریدگان می‌پرستی کنند  
به تسلیم سر در گریبان برند

و گرنه ره عافیت پیش گیر  
که باقی شوی گر هلاکت کند ...  
سماعت اگر عشق داری و شور  
به آواز مرغی بنالد فقیر  
به آواز دولاب مستی کنند  
چو طاقت نماند گریبان درند

۲- ایضاً دیوان عراقی ص ۳۴۵

۳- تذکره میخانه

۴- کلیات سعدی، به تصحیح مرحوم فروغی (چاپ علمی ص ۵۶۳)

۵- کلیات سعدی ص ۶۸۴

۶- ایضاً کلیات ص ۶۹۰

مکن عیب درویش مدهوش مست  
نگویم سماع ای برادر که چیست  
یریشان شود گل به باد سحر  
جهان پر سماعست و مستی و شور  
نبینی شتر بر نوای عرب  
شتر را چو شور و طرب درس است

که غرقست از آن می‌رند پاو دست  
مگر مستمع را بدانم که کیست  
نه هیزم که نشکافدش جز تبر  
ولیکن چه بیند در آینه کور؟  
که چووش به رقص اندر آرد طرب؛  
اگر آدمی را نباشد خراست<sup>۷</sup>

اوحدی مراغه‌یی<sup>۸</sup> در مثنوی (جام جم) در معنی سماع گفته است،<sup>۹</sup>

عاشقی کو سخن به او شنود  
آن زمانت رسد سراندازی  
در بدایت سماع بد نبود  
پیش جمعی که این سماع رواست  
زانکه طالب پس از ریاضت سخت  
آن وقایع که بود کم باشد  
هم ز ادمان ذکر خسته بود  
منقبض گردد از تغیر حال  
اگرش رای شیخ فرماید  
تا از آن واردات یار کند  
تو که سودای زلفداری و خال  
ز سماع آنکه این خیر دارند  
جنبش آنکه نفس او ملکی است  
در چنان بی خودی سرافشانی  
لا ابالی نظر به این نکنند  
هر کجا نغمه‌ای است با سازی  
خانه خوب و مردم از هر دست  
میسند این سماع در دانش  
عارفی راست این سماع حلال

هر چه وارد شود نکو شنود  
کانچه‌داری جزو براندازی...  
در نهایت سماع خود نبود  
می‌نماید که برسبیل دواست  
که برون آورد ز خلوت رخت  
چانش از فقد آن دژم باشد  
هم ز حرمان خود شکسته بود  
رنج بیند ز وحشت و زملاز  
که سماع سخن کند شاید  
دل خود زان حضور شاد کند  
زین سماع چه وجد باشد و حال  
هر یکی ز مشربی دگر دارند  
چرخ باشد که جنبش فلکی است  
نقی غیر خداست تا دانی  
سر این حال را یقین نکند  
بم وزیر و دف و خوش آوازی  
زاهد و پیر و کودک و مست...  
بی زمان و مکان و اخوانش  
که بود واقف از حقیقت حال<sup>۱۰</sup>

۷- کلیات ص ۳۰۵

۸- اوحدی مراغه‌یی اصفهانی (م ۷۳۸)

۹- دیوان اوحدی مراغی به تصحیح مرحوم استاد سعید نفیسی ص ۶۲۹

۱۰- دیوان اوحدی مراغی ص ۶۳۲

خواجوی کرمانی (کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی) (متوفی ۷۵۳)  
نیز در مثنوی (گل و نوروز) گوید ،  
سماعی کن به بانگ زهره مست بر افشان بر زمین و آسمان دست ۱۱  
نیز در قصیده‌ای گوید ،

سرورا بین در سماع بلبلان صبح خیز  
همچو سر مستان به بستان پای کوب و دست ز ۱۲  
در دیوان حافظ (خواجه شمس الدین محمد) (م ، ۷۹۱) نیز واژه‌های ،  
رقص، سماع، وجد، حال، مطرب ، دست افشانی و خرقة بر انداختن فراوان دیده  
می‌شود از آن جمله در ابیات زیر:

مطرب چه برده ساخت که در برده سماع

بر اهل و جد و حال در های و هو بست ۱۳

یار ما چون گیرد آغاز سماع قدسیان بر عرش دست افشان کنند ۱۴

در سماع آی و ز سر خرقة بر انداز و برقص

ورنه با گوشه روو خرقة ما در سرگیر ۱۵

ببین که رقصی کنان می‌رود به ناله جنگ

پروین گاه علوم انسانی که رخصه نفرمودی استماع سماع ۱۶

در زوایای مطربخانه جمشید فلك

ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع ۱۷

---

۱۱- منتخب اشعار خواجو تألیف استاد نفیسی ص ۷۹

۱۲- ایضاً همان کتاب ص ۹۲

۱۳- دیوان حافظ چاپ قزوینی و دکتر غنی ص ۲۲

۱۴- دیوان حافظ ص ۱۳۴

۱۵- دیوان حافظ ص ۱۷۴

۱۶- دیوان ص ۱۹۸

۱۷- ایضاً ص ۱۹۸

در آسمان نه عجب ، گر ، ما به گفته حافظ

سماع زهره به رقص آورد مسیحا را ۱۸

ابیات زیر نیز از (ساقی نامه) نقل می‌گردد :

کرامت فزاید کمال آورد ...	بیا ساقی آن می‌که حال آورد
به یاد آور آن خسروانی سرود	مغنی کجایی به گلبنگ رود
به رقص آیم و خرقة بازی کنم ...	که تا وجد را کارسازی کنم
بگو باحریفان به آواز رود ...	مغنی بزنی آن نوآیین سرود
به قول و غزل قصه آغاز کن	مغنی نوای طرب ساز کن
به ضرب اصولم برآور ز جای	که بار غم بر زمین دوخت پای
بکوی و بزنی خسروانی سرود	مغنی نوایی به گلبنگ رود
ز پرویز و از باربد یاد کن	روان بزرگان ز خود شاد کن
ببین تاجه گفت از درون پرده دار	مغنی از آن پرده نقشی بیار
که ناهید چنگی به رقص آوری	چنان برکتش آواز خنیاگری
به مستی وصلش حوالت رود	رهی زن که صوفی به حالت رود
به آیین خوش نغمه آواز ده	مغنی دف و چنگ را ساز ده
ببین تاجه زاید شب آستن است	فریب جهان قصه روشن است
به یکتایی او که تایی بزنی ...	مغنی ملولم دو تایی بزنی
به یاران رفته درودی فرست ۱۹	به مستان نوید سرودی فرست

شمس مغربی شاعر عارف قرن هشتم نیز اشارات لطیفی دارد :

از سماع قول (کن) و ز نغمه (روزالست)

شروشگاه علوم و فنون دانشگاه تهران  
نیست جان ما دمی خالی ز فریاد خروش ۲۰

عالم همه در سماع و رقصند تا لعل جلال علم از قول خوش تویی دف و نی ۲۱

۱۸- دیوان چاپ قدسی ص ۴۶

۱۹- دیوان حافظ چاپ قزوینی ص ۳۵۵-۳۶۰

۲۰- کلیات مغربی، کتابخانه ادبیه ص ۷۷

۲۱- ایضاً ص ۱۶۲

کجا به وجد و به حالات سر فرود آرد

کسی که حالت او نقد جمله حالات است ۲۲

شاه نعمت‌الله ولی عارف مشهور قرن هشتم و نهم (م ۸۳۴) گوید:

در سماع عاشقان آن ماه چرخ می‌زند

خوش بود در قمر دریا بکاین دوران ماست ۲۳

نیز در غزلی گفته است:

سرفداکن در سماع عارفان ۲۴

خیز دستی بر فشان پای بکوب

نیز در بیک (دوبیتی) گفته است:

ذوق خواهی بیا چنان در رقص

خوش سماعی و عارفان در رقص

همه رقصان ولی از آن در رقص ۲۵

اسم وعین است و جسم و روح چهار

عبد الرحمن جامی عارف معروف قرن نهم و خاتمه شاعران بزرگ (م ۸۹۸)

در (سبحة الابرار) در باب رقص و سماع چنین گوید:

شوق را سلسله جنبانی کن

ساعتی ترک گرانجانی کن

گام زن شو به سوی کشور دل

بکسل از پای خود این لنگر گل

دامن از طینت آدم افشان

آستین بر سر عالم افشان

بیجه از جسم به آهنگ سماع

نغمه جان شنواز چنگ سماع

رو نهاده به کمال از نقصند

همه ذرات جهان در رقصند

دامن افشان ز سرجاه و جلال ۲۶

توهم از نقص قدم نه به کمال

همو در غزل لطیفی گوید:

طرف باغ و لب جوی و لب جام است اینجا

ساقیل خیز که پرهیز حرام است اینجا

شیخ در صومعه گرمست شد از ذوق سماع

من و میخانه که این حال مدام است اینجا

۲۲- کلیات مغربی ص ۲۱

۲۳- دیوان شاه نعمت‌الله ص ۶۹

۲۴- ایضاً دیوان ص ۴۰۵

۲۵- دیوان ص ۵۴۵

۲۶- احوال و آثار جامی تألیف جناب آقای علی اصغر حکمت ص ۲۹۳



لب نهادی به لب جام و ندانم من مست

که لب لعل تو یا باده کدام است اینجا... ۲۷  
عرفی شیرازی (جمال الدین محمد بدرالدین) از شاعران قرن دهم  
(م، ۹۹۹) گوید،

باز این منم به صد دل خشنود در سماع

دیوانه وش ز نغمه داوود در سماع

رویم به روی دلبرو قوال در سرود

دستم به دست شاهد و مقصود در سماع

هنگام مردنست تپیدم به خون بسی

دایم چو بی غمان نتوان بود در سماع... ۲۸

نظیری (محمد حسین نظیری نیشابوری) راست از غزلی،

می خرامد بردل و جان در سماع

می شود از خرقة عریان در سماع

هست خود پیدا و پنهان در سماع

آید از ناقوس رهبان در سماع... ۲۹

چون شود مست و غزلخوان در سماع

ماچو گو از زخم چوگان در سماع

بخیه برچاک گریبان در سماع ۲۹

پای کوبان دست افشان در سماع

صوفی از چاک گریبان بیندش

از می اندیشه خود گشته مست

زاهد تسبیح خوان بریاد او

جبرئیل از سدره می آید به خاک

او چو چوگان یازده برفرق ما

بی خودی های (نظیری) آورد

هموراست از غزلی،

عشق صوت (کن) سروده در طرب گاه شهود

رقص خود از عشق دیده صوت عشق از شور حسن

پس خنجر بده از سماع و قطع غوغا ساخته ۳۰

صائب تبریزی (میرزا محمدعلی بن میرزا عبدالرحیم) شاعر بسیار مشهور  
قرن یازدهم (م، ۱۰۸۱) گفته است،

۲۷- احوال و آثار جامی (تاریخ ادبیات ادوارد براون ترجمه آقای حکمت  
ع ۳ ص ۷۸۸)

۲۸- احوال و اشعار عرفی شیرازی نکارش آقای شهریاری ص ۱۳۴

۲۹- دیوان نظیری نیشابوری به تصحیح آقای دکتر مظاهر مصفا ص ۲۵۴

۳۰- ایضاً دیوان نظیری ص ۴۸۰

کجا به وجد و به حالات سر فرود آرد  
کسی که حالت او نقد جمله حالات است ۲۲  
شاه نعمت‌الله ولی عارف مشهور قرن هشتم و نهم (م ۱۸۳۳) گوید:  
در سماع عاشقان آن ماه چرخ می‌زند  
خوش بود در رقص در باب کاین دوران ماست ۲۳

نیز در غزلی گفته است:  
خیز دستی بر فشان پای بکوب  
نیز در یک (دوبیتی) گفته است:  
خوش سماعی و عارفان در رقص  
اسم و عین است و جسم و روح چهار  
سرفداکن در سماع عارفان ۲۴  
ذوق خواهی بیا چنان در رقص  
همه رقصان ولی از آن در رقص ۲۵  
عبد الرحمن جامی عارف معروف قرن نهم و خاتم شاعران بزرگ (م ۱۹۸۱)  
در (سبحة الابرار) در باب رقص و سماع چنین گوید:

ساعتی ترک گرانجانی کن  
بکسل از پای خود این لشکر گل  
آستین بر سر عالم افشان  
نغمه جان شنواز چنگ سماع  
همه ذرات جهان در رقصند  
توهم از نقص قدم نه به کمال  
همو در غزل لطیفی گوید:  
شوق را سلسله جنبانی کن  
گام زن شو به سوی کشور دل  
دامن از طینت آدم افشان  
بچه از جسم به آهنگ سماع  
دو نهاده به کمال از نقصند  
دامن افشان ز سر جاه و جلال ۲۶

طرف باغ و لب چوبی و لب جام است اینجا  
ساقیا خیز که پرهیز حرام است اینجا  
شیخ در صومعه گرمست شد از ذوق سماع  
من و میخانه که این حال مدام است اینجا

- 
- ۲۲- کلیات مغربی ص ۲۱
  - ۲۳- دیوان شاه نعمت‌الله ص ۶۹
  - ۲۴- ایضاً دیوان ص ۴۰۵
  - ۲۵- دیوان ص ۵۴۵
  - ۲۶- احوال و آثار جامی تألیف جناب آقای علی اصغر حکمت ص ۲۹۳

لب نهادی به لب جام و ندانم من مست

که لب لعل تو یا پاده کدام است اینجا... ۲۷

عرفی شیرازی (جمال الدین محمد بدرالدین) از شاعران قرن دهم  
(م، ۹۹۹) گوید،

باز این منم به صد دل خشنود در سماع

دیوانه وش ز نغمه داوود در سماع

رویم به روی دلبرو قوال در سرود

دستم به دست شاهد و مقصود در سماع

هنکام مردنست تپیدم به خون بسی

دایم چوبی غمان نتوان بود در سماع... ۲۸

نظیری (محمد حسین نظیری نیشابوری) راست ازغزلی،

می خرامد بردل و جان در سماع

پای کوبان دست افشان در سماع

می شود از خرقة عریان در سماع

صوفی از چاک گریبان ببندش

هست خود پیدا و پنهان در سماع

از می اندیشه خود گشته مست

آید از ناقوس رهبان در سماع... ۲۹

زاهد تسبیح خوان بریاد او

چون شود مست وغزلخوان در سماع

جبرئیل از سدره می آید به خاک

ماچوگو از زخم چوگان در سماع

او چو چوگان پازده برفرق ما

بخیه برچاک گریبان در سماع ۲۹

بی خودی های (نظیری) آورد

هموراست ازغزلی،

عشق صوت (کن) سروده در طربگاه شهود

روح راه رقص بر آهنگ آوا ساخته  
رقص خود از عشق دیده صوت عشق از شور حسین

رقص خیزنده از سماع و قطع غوغا ساخته ۳۰

صائب تبریزی (میرزا محمدعلی بن میرزا عبدالرحیم) شاعر بسیار مشهور  
قرن یازدهم (م، ۱۰۸۱) گفته است،

۲۷- احوال و آثار جامی (تاریخ ادبیات ادوارد براون ترجمه آقای حکمت

ج ۳ ص ۷۸۸)

۲۸- احوال و اشعار عرفی شیرازی نکارش آقای شهریاری ص ۱۳۴

۲۹- دیوان نظیری نیشابوری به تصحیح آقای دکتر مظاهر مصفا ص ۲۵۴

۳۰- ایضاً دیوان نظیری ص ۴۸۰

کجا به وجد و به حالات سر فرود آرد  
کسی که حالت او نقد جمله حالات است ۲۲  
شاه نعمت‌الله ولی عارف مشهور قرن هشتم و نهم (م، ۱۸۳۴) گوید:  
در سماع عاشقان آن ماه چرخ می‌زند  
خوش بود در قمر دریا بکاین دوران ماست ۲۳

نیز در غزلی گفته است:  
خیز دستی برفشان پای بکوب  
نیز در یک (دوبیتی) گفته است:  
خوش سماعی و عارفان در رقص  
اسم و عین است و جسم و روح چهار  
سرفداکن در سماع عارفان ۲۴  
ذوق خواهی بیا چنان در رقص  
همه رقصان ولی از آن در رقص ۲۵  
عبد الرحمن جامی عارف معروف قرن نهم و خاتم شاعران بزرگ (م، ۱۹۸۱)  
در (سبحة الابرار) در باب رقص و سماع چنین گوید:

ساعتی ترک گرانجانی کن  
بگل از پای خود این لنگر گل  
آستین بر سر عالم افشان  
نغمه جان شنواز چنگ سماع  
همه ذرات جهان در رقصند  
توهم از نقص قدم نه به کمال  
شوق را سلسله جنبانی کن  
گام زن شو به سوی کشور دل  
دامن از طینت آدم افشان  
بچه از جسم به آهنگ سماع  
رو نهاده به کمال از نقصند  
دامن افشان ز سرچاه و جلال ۲۶  
همو در غزل لطیفی گوید:

طرف باغ و لب جوی و لب جام است اینجا  
ساقیا خیز که پرهیز حرام است اینجا  
شیخ در صومعه گرمستل شد از ذوق سماع  
من و میخانه که این حال مدام است اینجا

- 
- ۲۲- کلیات مغربی ص ۲۱  
۲۳- دیوان شاه نعمت‌الله ص ۶۹  
۲۴- ایضاً دیوان ص ۴۰۵  
۲۵- دیوان ص ۵۴۵  
۲۶- احوال و آثار جامی تألیف جناب آقای علی اصغر حکمت ص ۲۹۳

لب نهادی به لب جام و ندانم من مست

که لب لعل تو یا باده کدام است اینجا... ۲۷

عرفی شیرازی (جمال الدین محمد بدرالدین) از شاعران قرن دهم

(م، ۹۹۹) گوید،

باز این منم به صد دل خشنود در سماع

دیوانه وش ز نغمه داوود در سماع

رویم به روی دلبرو قوال در سرود

دستم به دست شاهد و مقصود در سماع

هنکام مردنست تپیدم به خون بسی

دایم چو بی غمان نتوان بود در سماع... ۲۸

نظیری (محمد حسین نظیری نیشابوری) راست ازغزلی،

می خرامد بردل و جان در سماع

پای کوبان دست افشان در سماع

می شود از خرقة عریان در سماع

صوفی از چاک گریبان بیندش

هست خود پیدا و پنهان در سماع

از می اندیشه خود گشته مست

آید از ناقوس رهبان در سماع... ۲۹

زاهد تسبیح خوان بریاد او

چون شود مست و غزلخوان در سماع

جبرئیل از سدره می آید به خاک

ماچو گو از زخم چوگان در سماع

او چو چوگان پازده برفرق ما

بخیه برچاک گریبان در سماع ۲۹

بی خودی های (نظیری) آورد

هموراست ازغزلی،

عشق صوت (کن) سروده در طربگاه شهود

روح راه رقص بر آهنک آوا ساخته

رقص خود از عشق دیده صوت عشق از شور حسن

پس خزیده از سماع و قطع غوغا ساخته ۳۰

صائب تبریزی (میرزا محمدعلی بن میرزا عبدالرحیم) شاعر بسیار مشهور

قرن یازدهم (م، ۱۰۸۱) گفته است،

۲۷- احوال و آثار جامی (تاریخ ادبیات ادوارد براون ترجمه آقای حکمت

ج ۳ ص ۷۸۸)

۲۸- احوال و اشعار عرفی شیرازی نکارش آقای شهریاری ص ۱۳۴

۲۹- دیوان نظیری نیشابوری به تصحیح آقای دکتر مظاهر مصفا ص ۲۵۴

۳۰- ایضاً دیوان نظیری ص ۴۸۰

ز خود بیرون شدن زاهد چه داند  
 به چوب خشک نالیدن میاموز  
 مجو وجدو سماع از زاهد خشک  
 به خون مرده جوشیدن میاموز<sup>۲۱</sup>

حجت خامی بود وجد و سماع صوفیان

تارک خامی بود در باده نشیند ز جوش<sup>۲۲</sup>

سید احمد هاتف اصفهانی شاعر مشهور قرن دوازدهم در ترجیع بند بسیار معروف خود گوید:

چشم دل باز کن که جان بینی  
 آنچه نادیدنی است آن بینی  
 گر به اقلیم عشق روی آری  
 همه آفاق گلستان بینی  
 بر همه اهل آن زمین به مراد  
 گردش دور آسمان بینی  
 گاه وجد و سماع عریک را  
 برد و کون آستین فشان بینی...<sup>۲۳</sup>

نشاط اصفهانی (معمداً الدوله میرزا عبدالوهاب) (م ۱۲۴۴ هجری) گوید:  
 دهر خرم از چه از عید کسان  
 عید خرم از چه از شاه جهان...  
 هر کجا ذکرش سماع اندر سماع  
 هر کجا شکرش زبان اندر زبان<sup>۲۴</sup>  
 وصال شیرازی (میرزا محمد شفیع پسر محمد اسماعیل شیرازی) گفته است:

شاهد ما به در خانقه امروز گذشت

صوفی شهر از آن وجدی و حالی دارد<sup>۲۵</sup>

حاج میرزا حبیب خراسانی (م ۱۳۲۷ هجری) درغزلی گوید:  
 فناگر قول زور آمد در اخبار  
 تویی مطرب فراز منبرای شیخ  
 صفی‌علیشاه (حاج میرزا حسن اصفهانی) (م ۱۳۱۶ هجری) درغزلی گوید:  
 زیر گام اندر سماع از دور جام  
 این سپهر نیلگون کردیم ما<sup>۲۶</sup>  
 سید احمد ادیب پیشاوری (م ۱۳۴۹ هجری قمری) نیز درغزلی گفته است:

۳۱- اشعار برگزیده صائب (آقای زین‌العابدین مؤتمن ص ۲۱۹)

۳۲- همان کتاب ص ۲۲۸

۳۳- دیوان هاتف چاپ مرحوم وحید ۱۳۳۲ ص ۱۸

۳۴- دیوان نشاط به کوشش آقای دکتر حسین نخعی ص ۱۵۱

۳۵- گنج سخن ج ۳ ص ۱۹۹

۳۶- دیوان ص ۷ (امیر کبیر)

مشعرش از خیل اصحاب سماع      هر که زین زبیا غزل غلطیده نیست ۳۷  
شادروان رشید یاسمی استاد فقید دانشگاه گفته است ،  
هر ذره بی که جنبد باوی کنم نشاط      هر قطره بی که غلطد باوی شوم روان  
باشاخ در سرورم و با باد در سماع      با آب در خروشم و با سنگ در فغان ۳۸  
مرحوم ملک الشعراء بهار (محمد تقی پسر ملک الشعراء محمد کاظم صبوری)  
(م : ۱۳۳۰ شمسی) گوید،  
بیا مطرب آن چنگ را ساز کن      به قول دری نغمه آغاز کن ... ۳۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

- 
- ۳۷- دیوان ادیب ص ۱۴۹ (با تعلیقات مرحوم علی عبدالرسولی)  
۳۸- گنج سخن ج ۳ ص ۳۲۶ (تألیف جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا)  
۳۹- دیوان بهار، ص ۲۶۳